

بسم الله الرحمن الرحيم

«منطق ۱» جلسه دوم

دکتر موحدی

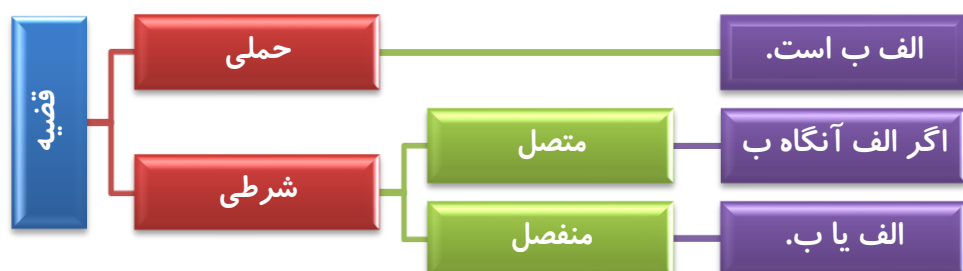
فهرست مطالب

۲انواع قضیه
۳اجزاء قضیه حملیه
۴یک سوال
۴تمرین بیشتر:
۵طریقه ساخت اسم فاعل در زبان فارسی
۵نکته:
۵تمرین:
۶سوال دوم
۶قاعده فرعیه:
۷یک نکته: نسبت دادن هستی به خداوند
۸فرازی از نهج البلاغه راجع به غیرقابل اشاره بودن خداوند
۹انواع قضایای حملیه
۹کلی و جزئی
۱۰قاعده کلی در تشخیص اسم های جزئی
۱۲فرق کل و جزء با کلی و جزئی

- انواع قضایای حملیه ۱۳
- انواع قضایای «شخصیه» و «محصوره» ۱۳
- تمرین: ۱۵
- یک نکته ۱۵
- نکته دوم ۱۶
- سوالات بیشتر ۱۷

انواع قضیه

قبلا گفتیم که «به جملات خبری (نه انشائی)، قضیه گفته می شود». این گونه جملات دو دسته اند: قضایای حملیه و شرطیه.



قالب کلی قضایای حملی، «الف ب است» می باشد. مثال: «انسان حیوان است» و «آهو زیبا است» و ...

قضایای شرطیه، دو نوع اند: شرطی متصل و منفصل.

قالب کلی قضایای شرطی متصل، «اگر الف آنگاه ب» می باشد. مثال: «اگر باران ببارد، آنگاه زمین خیس می شود»؛ «اگر درس بخوانی، آنگاه موفق می شوی» و ...

قالب کلی قضایای شرطی منفصل، «الف یا ب» است. مثال: «عدد (یا) فرد است یا زوج». «(یا) درس می خوانی یا موفق نمی شوی» و

تمرین

نوع قضایای زیر را مشخص کنید.

جوینده یابنده است: یا الان یا هیچ وقت: اگر بزنی می زنم:

اجزاء قضیه حملیه

قضایای حملی سه جزء دارند: موضوع، محمول و رابطه (نسبت).

موضوع همان «نهاد» و محمول همان «مسند» است و نسبت نیز افعال اسنادی «است» و «بود» و «شد» می باشد.

مثال ۱:

<u>ایران</u>	<u>پهناور</u>	<u>است</u>
نهاد	مسند	فعل ربطی
موضوع	محمول	رابطه (نسبت)

مثال ۲:

<u>خانه ام</u>	<u>خراب</u>	<u>شد.</u>
موضوع	محمول	ربط (نسبت)

مثال ۳:

حسین فهمیده شجاع بود
موضوع محمول رابطه (نسبت)

تمرین:

اجزاء قضایای زیر را مشخص کنید.

«علی صبور است.» - «رزمندگانِ دفاع مقدس، بانشاط و سرزنده بودند.»

یک سوال

اجزاء قضیه «خورشید می تابد» را مشخص کنید؟

در این جمله از یک سو، «اگر، آنگاه» و «یا» به کار نرفته، پس باید قضیه حملی باشد. ولی از سوی

دیگر، فعل آن اسنادی نیست. پس چطور اجزاء آن را مشخص کنیم؟

وقتی فعل قضیه حملیه، اسنادی نباشد، نمی توانیم محمول آن را مشخص کنیم. مگر اینکه، فعل آن را به

یک فعل اسنادی تبدیل کنیم.

مثلا جمله «خورشید می تابد» را به جمله «خورشید تابنده است» تبدیل می کنیم.

«خورشید می تابد.» ➡ «خورشید تابنده است.»
موضوع محمول نسبت

تمرین بیشتر:

اجزاء قضیه حملی «من کارت ملی دارم» را مشخص کنید.

«من کارت ملی دارم.» ➡ «من»
موضوع محمول
دارنده کارت ملی
هستم.
نسبت

به طور کلی، در اینگونه موارد، شما باید ابتدا از فعل جمله، اسم فاعل بسازید. در مثال اول، «تابنده» اسم فاعلی است که از «می تابد» ساخته می شود. در مثال دوم نیز «دارنده» اسم فاعلی است که از «دارد» ساخته می شود.

طریقه ساخت اسم فاعل در زبان فارسی

شیوه های مختلفی برای ساخت اسم فاعل در زبان فارسی وجود دارد. دو شیوه معمول آن، در زیر آمده:

شیوه اول: «بن مضارع + ا = اسم فاعل» مثال: «بین + ا = بینا»

شیوه دوم: «بن مضارع + نده = اسم فاعل» مثال: «بین + نده = بیننده»

البته، خیلی وقت ها فقط از یکی از این دو روش (یا حتی از روش های دیگری) برای ساخت اسم فاعل استفاده می شود.

نکته:

برای اینکه بن مضارع را پیدا کنید، ابتدا فعل را به یک مخاطب فرضی دستور بدهید. مثلاً به خورشید دستور بدهید که بتابد: «ای خورشید، بتاب!» سپس حرف «ب» را از ابتدای فعل حذف کنید:

می تابد ➡ بتاب ➡ ~~تاب~~ ➡ تاب

«تاب» می شود بن مضارع. اکنون اگر به آن «ا» یا «نده» اضافه کنیم، به اسم فاعل تبدیل می شود:

تاب + ا(ن) = تابان تاب + نده = تابنده

تمرین:

دو جمله زیر را ابتدا به جمله ای با فعل اسنادی تبدیل کنید و سپس اجزاء قضیه حمله را مشخص کنید.

۱. اجسام فلزی گرما را منتقل می کنند.

۲. آب از ترکیب هیدروژن و اکسیژن با یکدیگر پدید می آید.

سوال دوم

اجزاء قضیه حملی «میز هست» را مشخص کنید؟

در این گونه موارد، به جای فعل «هست» می توانیم از فعل «موجود است» استفاده کنیم:

«میز هست» ➡ «میز موجود است»
موضوع محمول نسبت

قاعده فرعیه:

وقتی می گوییم «میز زیبا است»، باید ابتدا میزی باشد که سپس زیبایی را به آن نسبت دهیم. این موضوع، به قاعده فرعیه مشهور است و به صورت زیر بیان می شود:

«ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت مثبت له»

ثبوت چیزی برای چیزی دیگر، فرع بر ثبوت آن چیز دیگر است

به زبان ساده، یعنی همیشه ابتدا باید موضوع وجود داشته باشد، تا بتوانیم محمول را به آن نسبت دهیم.

وقتی اصلاً میزی وجود نداشته باشد، چطور می توانیم بگوییم «میز زیباست»؟

مثال دیگر: «من دارای کارت ملی هستم» یعنی من «هستم» که می توانم کارت ملی داشته باشم. و الا اگر نبودم که کارت ملی هم نداشتم.

اکنون که مفهوم قاعده فرعیه را یاد گرفتید، یکبار دیگر به «سوال» برگردیم:

اجزاء قضیه «میز هست» را مشخص کنید؟

«میز هست» ➡ «میز موجود است»
موضوع محمول نسبت

در جمله بالا، «میز» موضوع است. بر اساس قاعده فرعیه، «میز» ابتدا هست و سپس محمول بر آن حمل می شود. یعنی تا «میز» وجود نداشته باشد، هیچ محمولی را نمی توانیم بر آن حمل کنیم. بنابراین، پیش از آنکه «موجود» را بر «میز» حمل کنیم، «میز» باید موجود باشد.

درواقع، وقتی محمول قضیه، «هستی» باشد، یک اشکالی وجود دارد. منطق دانان برای رفع این اشکال، معتقدند در این گونه جملات، «عکس حمل» اتفاق افتاده است. یعنی درواقع، جمله به صورت زیر بوده و سپس جای موضوع و محمول عوض شده است:

این موجود، میز است. ➡ میز موجود است.

بنابراین، درواقع، اجزاء جمله «میز هست» را باید به صورت زیر بنویسیم:

«میز هست» ➡ «این موجود میز است»
موضوع محمول نسبت

«عکس حمل» کاری است که فارسی زبانان در جملاتی که راجع به هستی اشیاء است، انجام می دهند. به این معنی که در اینگونه جملات، جای موضوع و محمول را عوض می کنند و مثلاً، به جای اینکه بگویند «این موجود میز است»، می گویند «میز موجود است».

یک نکته: نسبت دادن هستی به خداوند

درباره هستی خدا، نمی توانیم بگوییم «این موجود، خدا است»، چون خداوند یک موجود جسمانی و محسوس نیست که با اسم اشاره (این؛ آن؛ و ...) به آن اشاره کنیم.

به علاوه، خداوند «وجود» است نه «موجود».

فرق این دو کلمه، در جلسه قبل توضیح داده شد: خداوند عین هستی است؛ ذاتش هستی است. اما سایر موجودات، ذاتی دارند که با هستی آنها متفاوت است. ذات آنها لباس هستی به خود می پوشد و موجود می شود و تا این لباس را نپوشیده، موجود نیست.

«این موجود میز است» یعنی این ذاتی که لباس هستی پوشیده، میز است. یعنی این ذاتی که هستی نداشته و سپس لباس هستی پوشیده و دارای وجود شده، میز است.

به طور مشابه، اگر بگوییم «این موجود خدا است»، مخلوق بودن را به خداوند نسبت داده ایم.

بنابراین، اگر قرار باشد موضوع و محمول را در جمله «خدا هست» مشخص کنیم، باید به صورت زیر عمل کنیم:

«خدا هست» ➡ «هستی خدا است» موضوع محمول نسبت

فرازی از نهج البلاغه راجع به غیرقابل اشاره بودن خداوند
امام علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید:

«مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»

یعنی هرکس خدا را نشناسد، به او اشاره می کند و هر کس به خدا اشاره کند، او را محدود کرده و هرکس او را محدود کند، او را به شمارش در آورده است.

یعنی اگر از واژه های «این» و «آن» برای اشاره به خدا استفاده کنیم، معنایش این است که خداوند را موجودی محدود در نظر گرفته ایم. زیرا فقط در این صورت است که می توان به چیزی اشاره کرد. وقتی خداوند محدود باشد، می توان آن را شمرد. یعنی مثلاً می توانیم بگوییم اینجا سه چیز داریم: ۱. خدا ۲. میز و ۳. ماهی. در این صورت، خداوند یکی از سه تا است. درحالی که یکتایی خداوند هرگز به این معنا نیست که خداوند یکی از موجودات باشد. خداوند یکی است، چون شریکی ندارد. نه اینکه یکی از چندتا چیز باشد.

هستی خداوند بی انتهاست و قابل اشاره حسی نیست. پس نمی توان آن را در کنار سایر موجودات قرار داد و سپس آن موجودات را شمرد و خداوند را نیز یکی از آنها محسوب کرد.

خداوند حقیقتِ هستی (= وجود) است. ذات خداوند، عینِ هستی (= وجود) است. ولی ما «هستنده» (= موجود) هستیم.

انواع قضایای حملیه

پیش از اینکه انواع قضیه حملیه را توضیح دهیم، لازم است با دو مفهوم «کلی و جزئی» آشنا شویم.

کلی و جزئی

به مفهومی که قابل صدق بر کثیرین باشد (یعنی یا مصادیق متعدد داشته باشد؛ یا دست کم بتواند مصادیق مختلف داشته باشد)، مفهوم کلی گفته می شود.

مثلاً «درخت» مفهومی است که هم بر درختان داخل پارک صدق می کند، هم به درختان داخل باغچه خانه ما و هم به همه درختان کره زمین. پس یک مفهوم کلی است.

اما مفهوم جزئی، تنها می تواند یک مصداق داشته باشد. مثلاً «این میز» یعنی میزی که رو به روی من است و دارم به آن اشاره می کنم، فقط یک مصداق دارد.

سوال اول:

«مولود کعبه» کلی است یا جزئی؟

«مولود کعبه»، یعنی کسی که در کعبه به دنیا آمده است. تنها کسی که در کعبه متولد شده، امام علی (ع) است. ولی با این حال، «مولود کعبه» یک مفهوم کلی است. زیرا می تواند مصادیق دیگری هم داشته باشد. مثلاً اگر حکومت عربستان بخواهد یک زن باردار را به زور به خانه کعبه ببرد تا بچه اش را آنجا به دنیا بیاورد، ممکن است بتواند.

بنابراین، مفهوم «مولود کعبه» با اینکه مصادیق متعدد ندارد، اما قابل صدق بر کثیرین است، یعنی این امکان وجود دارد که این مفهوم مصادیق متعددی داشته باشد. از همین رو، مفهومی کلی است.

سوال دوم:

مفهوم «خدا» کلی است یا جزئی؟

«خدا» یک مفهوم کلی است. چون هم بر خدای حقیقی صدق می کند، هم به خداهای بت پرستان. مثلاً فرعون هم می گفت من «خدا» هستم و پیروانش او را خدا می دانستند. پس «خدا» قابل صدق بر کثیرین و کلی است. اما «الله» کلی نیست. چون «الله» اسم علم است.

سوال سوم:

فاطمه کلی است یا جزئی؟

ممکن است گمان کنید چون هزاران نفر در جهان اسم شان فاطمه است، پس این اسم نیز قابل صدق بر کثیرین و کلی است. ولی درواقع چنین نیست.

من وقتی دخترم به دنیا آمد، اسمش را فاطمه گذاشتم. فاطمه اسم همین دختر است پس جزئی است. پیامبر (ص) هم وقتی دخترش به دنیا آمد، نامش را فاطمه گذاشت. فاطمه اسم همین دختر است، پس جزئی است.

درواقع، این طور نیست که فاطمه یک مفهوم کلی باشد که فرزند من و فرزند پیامبر (ص)، مصادیق آن به شمار بیایند. بلکه فاطمه یک اسم است که یکبار برای X انتخاب می شود؛ یک بار برای Y و ... و هر بار دارد نام گذاری جدیدی انجام می شود.

وقتی شما در باغچه خانه تان یک درخت می کارید، چنین نیست که تا آن را «درخت» بنامید، آن گیاه درخت نباشد. چون این گیاه ویژگی های درخت را دارد و مفهوم کلی درخت بر آن صدق می کند. ولی وقتی فرزند من به دنیا آمد، تا زمانی که آن را نام گذاری نکنم، نامش فاطمه نخواهد بود. پس «فاطمه» یک مفهوم کلی نیست. فاطمه یک اسم است و به تعداد افرادی که دارای این نام هستند، نام گذاری اتفاق افتاده است. نه اینکه به یک باره، همه افراد با یک سری ویژگی های خاص را فاطمه نامیده باشیم.

قاعده کلی در تشخیص اسم های جزئی

به طور کلی، موارد زیر جزئی هستند:

۱. اسم هایی که با اسم اشاره به آنها اشاره می کنیم. مثل «این میز»، «آن کتاب» و ...

۲. اسم های علم. مثل اسم اشخاص و شهرها و کشورها. همچنین، اسم ساختمان ها. مثلاً وقتی یک ساختمان، «افق» نامیده می شود، «ساختمان افق» می شود مفهوم جزئی.

پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای برخی اشیاء و حیواناتشان اسم انتخاب می کردند. این اسم ها همه جزئی هستند. مثلاً «ذوالجناح» اسم اسب امام حسین (ع) است و مفهومی جزئی است. «ذوالفقار» اسم شمشیر حضرت علی (ع) است و مفهومی جزئی است. حتی اگر من برای گیاهی که در باغچه خانه ام است، یک اسم انتخاب کردم، یعنی یک اسم برای همین گیاه (نه برای همه گیاهان با ویژگی های این گیاه)، مثلاً اسم آن را «آدرین» گذاشتم، «آدرین» یک مفهوم جزئی خواهد بود.

۳. زمانی که یک اسم را در گیومه بگذاریم و منظورمان، لفظی باشد که در گیومه است، لفظ داخل گیومه، جزئی است.

مثلاً «انسان» در جمله "انسان حیوانی متفکر است" کلی است ولی «انسان» در جمله "«انسان» پنج حرف دارد" جزئی است.

تمرین:

۱. در جملات زیر، جزئی یا کلی بودن کلمات مشخص شده را معین کنید:

الف) حافظ، حافظ قرآن بود.

ب) خطر سقوط بهمن، در بهمن زیاد است.

ج) نجف اشرف و مرقد امامزادگان از زیارتگاه های اسلامی هستند.

۲. مفاهیم جزئی و کلی را مشخص کنید:

خداوند: الله: حضرت علی: مولود کعبه: درخت:

درخت سرو: کتاب: این کتاب: پسر: آن پسر:

پسر احمد: مریخ:

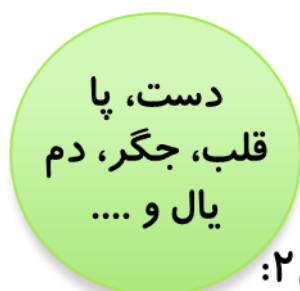
مشهد (به معنای محل شهادت): مشهد (نام یک شهر):

فرق کل و جزء با کلی و جزئی

واژه های «کلی» و «جزئی» با واژه های «کل» و «جزء» شباهت دارند. اما این دو با یکدیگر متفاوتند.

مثلا مفهوم «ساعت» یک مفهوم کلی است و بر همه ساعت های جهان صدق می کند و هر ساعتی، مصداقی از این مفهوم کلی است. ولی خودِ ساعت، یک «کل» است؛ یعنی یک مجموعه است که دارای اجزائی مثل عقربه و چرخنده و ... است.

به دو شکل زیر دقت کنید:



شکل ۲:

امور جزئی در کلی «اسب»



شکل ۱:

اجزاء «اسب» به عنوان یک کل

شکل ۱، یک مفهوم کلی و مصادیق آن را که جزئی هستند، نشان می دهد. اما شکل ۲، یک «کل» و «اجزاء» آن را نشان می دهد.

در شکل ۱، می توانیم کلی را بر جزئی حمل کنیم و مثلا بگوییم: «ذوالجناح، اسب است.»

اما در شکل ۲ نمی توانیم کل را بر جزء حمل کنیم و مثلا بگوییم: «دُم، اسب است.»

به طور کلی می توان گفت که «کلی» و «جزئی» به مفاهیم مربوط می شود. اما «کل» و «جزء» به موجودات مربوط می شود.

اکنون که با مفهوم کلی و جزئی آشنا شدیم، به موضوع اصلی خودمان برمی گردیم:

انواع قضایای حملیه

قضایای حملیه، به دو دسته کلی تقسیم می شوند: شخصی (مثال: علی می رود) و محصوره (دانش آموز می رود). تفاوت این دو قضیه، در کلی یا جزئی بودن موضوع آنهاست. موضوع قضیه شخصی، یک مفهوم جزئی است. ولی موضوع قضیه محصوره، یک مفهوم کلی است.

علی رونده است ➤ قضیه شخصی ➤ دانش آموز رونده است ➤ قضیه محصوره
موضوع (جزئی) ➤ موضوع (کلی)

تمرین:

مشخص کنید قضایای زیر، محصوره هستند یا شخصی؟

۱. علی انسان باوقاری است. ۲. انسان های باوقار با شخصیت هستند.

انواع قضایای «شخصیه» و «محصوره»

قضایای حملی، خیلی مواقع با سه کلمه «هر؛ هیچ؛ بعضی» و کلمات مترادف این سه، آغاز می شود. به این سه کلمه، «سور» قضیه گفته می شود. «سور» در اصل به معنای دیواری بوده که دور شهرها می کشیدند. این دیوار، محدوده شهر را مشخص می کرده است. واژه های «هر»، «هیچ» و «بعضی» نیز در ابتدای جمله، محدوده ای از موضوع را که محمول درباره آن سخن می گوید، مشخص می کند.

به واژه های «هر» و «هیچ»، سور کلی و به واژه «بعضی» سور جزئی گفته می شود.



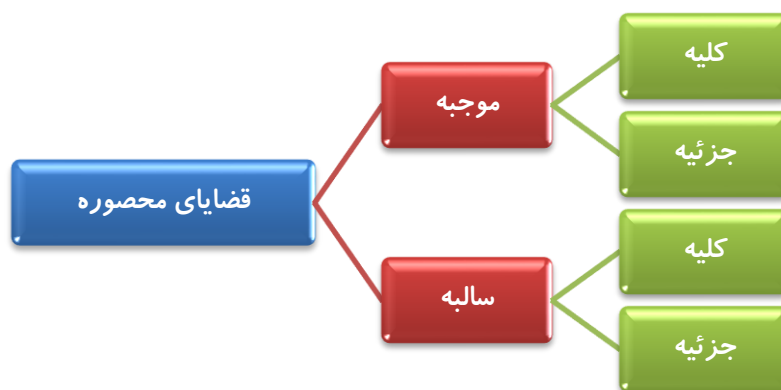
فعل قضیه حمله نیز یا مثبت است یا منفی. اگر فعل مثبت باشد، قضیه موجه است و اگر منفی باشد، قضیه سالبه است.



یعنی مثلاً اگر فعل قضیه حمله، «است و بود و شد» باشد، قضیه موجه است. اما اگر فعل آن، «نیست و نبود و نشد» باشد، قضیه سالبه است.

«سور» در قضیه، بیانگر کمیت قضیه است. اما فعل در قضیه، بیانگر کیفیت قضیه است.

با توجه به کم و کیف قضیه، قضایای محصوره به چهار دسته تقسیم می شوند:



بنابراین، قضایای محصوره، چهار نوع اند: موجه کلیه؛ موجه جزئی؛ سالبه کلیه و سالبه جزئی.

اما قضایای شخصی، چون موضوع آنها همیشه جزئی است، تنها دارای دو نوع اند: موجه جزئی و سالبه جزئی.

در شکل زیر، انواع قضایای محصوره و شخصی و شکل کلی آنها را می بینید:



تمرین:

نوع قضایای زیر را مشخص کنید.

ابلیس یک فرشته بود.

برخی فرشتگان جن هستند.

هر چیزی جز وجه خداوند، نابود می شود.

هر مفهوم کلی قابل انطباق بر کثیرین است.

ابن سینا در قرن ششم هجری می زیست.

بسیاری از مردم، ناسپاس اند.

هیچ انسان عاقلی، نسبت به خطر احتمالی بی تفاوت نیست.

یک نکته

واژه هایی همچون «برخی»، «بیشتر»، «همه به جز یک نفر»، «یکی از» همگی دلالت بر سور جزئی دارند و به جای آنها می توان «بعضی» گذاشت.

به لحاظ منطقی، اگر صفر درصد از مصادیق موضوع مدنظر باشد، از سور «هیچ» استفاده می کنیم.

اگر صد درصد مصادیق موضوع مدنظر باشد، از سور «هر» استفاده می کنیم.

و اگر ما بین این دو (از ۱ تا ۹۹ درصد) مدنظر باشد، از سور «بعضی» استفاده می کنیم.

نکته دوم

جمله «هر الفی ب نیست» (مثلا «هر گردی، گردو نیست») به لحاظ منطقی صورت درستی ندارد. در منطق، هرگاه سور جمله، «هر» باشد، فعل جمله موجهه (است؛ بود؛ شد) است. و هرگاه، سور قضیه «هیچ» باشد، فعل جمله سالبه (نیست؛ نبود؛ نشد) است.

جمله «هر گردی گردو نیست» مفهومی این است که «بعضی از چیزهای گرد، گردو نیستند». بنابراین، جمله «هر گردی گردو نیست» در اصل، در حکم سالبه جزئی است.

نکته سوم

قضایای شخصیه، به سور نیاز ندارند. مثلا وقتی می گوئیم «علی آمد»، این جمله نیازی به اضافه کردن قیدهای «هر» و «هیچ» و «بعضی» ندارد. ولی قضایای محصوره، حتما نیاز به سور دارند. مثلا وقتی می گوئیم «دانش آموزان آمدند»، ابهامی در این جمله هست که با اضافه کردن یکی از دو قید «همه» یا «بعضی» برطرف می شود: «همه دانش آموزان آمدند» یا «بعضی از دانش آموزان آمدند».

جملات محصوره ای که سور آنها بیان نشده، در گفتگوهای روزمره بسیار زیادند. مثلا می گوئیم «فلز هادی الکتریسته است» یا می گوئیم «بر مسلمان مکلف، نماز واجب است» یا می گوئیم «زمین شوره زار برای کشاورزی مناسب نیست». از آنجا که قوانین همواره کلی هستند، در اینگونه موارد، قضایا را به قضیه کلیه تبدیل می کنیم و مثلا می گوئیم «بر هر مسلمان مکلفی، نماز واجب است».

اما اگر با عبارتی مواجه شویم که قانون نیست و سور آن بیان نشده است، و قراین و شواهدی نیز برای تشخیص کلی یا جزئی بودن سور آن وجود نداشته باشد، باید به حداقل اطلاعات بسنده کنیم و از میان کلیه یا جزئی بودن، آن قضیه را لاقط جزئی بدانیم. مانند:

دانشجویان وارد کلاس شدند. ➡ بعضی از دانشجویان وارد کلاس شدند.

اموالم را دزدیدند. ➡ بعضی از اموالم را دزدیدند.

تمرین

نوع قضایای زیر را مشخص کنید.

۱. حتی یک نفر هم نیامد.

۲. مردم از آدم تنبل خوششان نمی آید.

۳. عبور پیادگان از غیر خط عابر پیاده ممنوع است.

سوالات بیشتر

۱. موضوع و محمول را در قضیه «خدا هست» مشخص کنید؟

۲. قاعده فرعیه به چه معناست؟

۳. عکس حمل یعنی چه و چه زمانی انجام می شود؟

۴. مفهوم ساعت و خود ساعت، به ترتیب کدامیک از موارد زیر هستند؟

☐ کل - کلی ☐ کلی - کل ☐ کلی - کلی ☐ کل - کل